

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس دویست و یازدهم

سید محمد حسن طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

ایام ماه مبارک شعبان است و ماه مبارک رمضان را هم در پیش داریم. راجع به خصوصیت ماه شعبان کمتر مطالب مطرح شده، در حالی که ماه بسیار بسیار عظیمی است و راجع به فضیلت ماه مبارک شعبان، خیلی در روایات تأکید شده است. روایات زیادی داریم که ائمه در ابتدای ماه شعبان، خصوصیت این ماه را برای اصحاب خودشان متذکر می شدند و به خصوص روی روزه ماه شعبان که مقدمه برای استعداد و آمادگی تلقی فیوضات و انوار الهی است، و خیلی این مسئله قابل توجه است. در هر جا که شما مشاهده می کنید که دعوت شده است برای یک همچنین عنایات و فیوضاتی، در آن جا شما [سفارش به] روزه را مشاهده می کنید:

- روزه بگیرد و بعد این کار را بکند.

- فلان روز روزه باشد.

- برای برآورده شدن حاجات سه روز را روزه بگیرد و بعد چه کند.

- لیلة الرغائب، روز قبلش را روزه بگیرد.

در تمام این موارد ما مشاهده می کنیم که روزه در این جا نقش مهمی دارد برای تلقی این مسائل، برای تلقی این عنایات و تلقی این فیوضات. همین قضیه در مورد ماه شعبان است که راجع به ماه شعبان داریم که رسول خدا فرمودند رجب شهرالله است و شعبان شهری. رجب ماه خداست و اختصاص به خدا دارد و ماه شعبان مربوط به من است و ماه رمضان هم مربوط به امت است.

این خیلی مسئله است، مسئله قابل توجهی است که چطور این ماه ها به این کیفیت ترتیب داده شده. آن حقیقت توحیدیه چطور در ماه رجب باید نزول پیدا کند و در آن نفس رسول خدا در ماه شعبان استقرار پیدا کند و از نفس رسول خدا در ماه رمضان به امت منتقل بشود. این سلسله ای که در این سه ماه ملاحظه شده است خیلی قابل توجه است و در آن اسرار و رموزی است.

در ماه شعبان است که فیوضات الهی جنبه کثرتی پیدا می کند - البته برای آن کسانی که استعداد دارند و قابلیت ادراک این مطلب را دارند به مرتبه ظهور و بروز خارجی می رسد، کأن جنبه بقا را در ماه شعبان، سالک ملاحظه می کند و آن حقایقی را که در ماه رجب تلقی کرده در ماه شعبان یک یک از روی آن پرده برداری می شود - و تا این که می رسد به ماه رمضان که در ماه رمضان آن جنبه عبودیت برای او به عنوان وارد شدن در رحمت و اسعیه پروردگار آن تجلی اش به آن کیفیت خواهد بود.

علی کل حال ماه بسیار مهمی است و من همین عصر بود با خودم فکر می کردم که راجع به خصوصیات

این ماه آن مطالب را پی گیری کنم، بعد به یادم آمد که مرحوم آقا رضوان الله علیه ایشان در بعضی از این سال ها، در ماه مبارک شعبان، آن مناجات شعبانیّه را برای دوستان ترجمه می کردند و البته خب همه فقراتش نه، بعضی از فقراتش. و خود ایشان هم عادت داشتند که به دستور استادشان مرحوم حدّاد رضوان الله علیه، در قنوت به خصوص، به فقرات مناجات شعبانیّه مداومت داشته باشند. و بنده خودم زیاد می دیدم که مرحوم حدّاد رضوان الله علیه در قنوت این فقرات مناجات شعبانیّه را قرائت می کردند و همین طور دستور می دادند و مرحوم آقا هم همین طور. البته بعضی از دوستان پیشنهاد کرده بودند که آن ادعیه قنوت را که معمولاً بزرگان نسبت به آن ممارست داشتند، آن ادعیه را ما جمع آوری کنیم و پس از یک ترجمه مختصری در معرض و در اختیار رفقا قرار بدهیم که بنده با توجه به مسائل و شواغلی که داشته ام، متأسفانه هنوز توفیق این کار را به دست نیاورده ام، ولی امیدوار هستم که بتوانم این را هم در ضمن برنامه هایمان قرار بدهیم. دعاهایی که بزرگان می خواندند و از ائمه علیهم السلام رسیده، دعاهای بسیار بسیار پرمعنایی است و خوب است انسان در قنوت هر نمازی به مناسبت یک دعا بخواند. خیلی هم نیست، انسان می تواند این ها را حفظ کند و آن ها را بخواند.

از جمله دعاهایی که بنده مشاهده می کردم بزرگان خیلی بر آن تکیه داشتند، همین فقرات مناجات شعبانیّه است که خوب است رفقا این را حفظ کنند و در قنوت خودشان این مناجات را بخوانند. حالا نه همه اش را، همین فقراتی که خدمت رفقا قرائت می شود. به نظر رسید که پیش از پرداختن به مطالبی که مربوط به ماه شعبان و رمضان هست، این فقرات را یک ترجمه گذارایی داشته باشیم و بعد به سایر مطالب تا آن حدودی که وقت و مجال اجازه می دهد به سایر مسائل بپردازیم.

در مناجات شعبانیّه که خیلی مناجات عجیبی است و قبلاً هم بنده عرض کرده ام که هر شب بنده خودم مشاهده می کردم که بزرگان این مناجات را می خواندند و یا این که گوش می دادند، یعنی یکی از اشخاص می خواند و آن ها به آن مناجات توجه می کردند.

یک مطلبی را که در این جا لازم است خدمت رفقا عرض کنم که بنده دیده ام در بعضی از موارد وقتی که در جلسه ای یک شخصی دعایی می خواند، سایر افراد حالا به مناسبت های مختلف، به خصوص در روز عرفه که دعای عرفه خوانده می شود سایر افراد همین کتاب دعا یا مفاتیح یا خود دعای عرفه را دست می گیرند و نگاه می کنند و می خوانند. این قسم گرچه خب بالاخره خود شخص هم می خواند و ثواب دارد و علی کلّ حال خودش هم بهره مند است. اما آن تأثیری که در شنیدن دعا هست، آن تأثیر را این قسم دعا خواندن ندارد. وقتی شخصی دعا می خواند بهتر است سایر افراد به آن معنا و حقیقت دعا در دل خود توجه کنند، نه این که حالا فرض کنید که به زبان بیاورند و یا این که حتّی بالاتر از این بخواهند به کاغذ هم نگاه کنند. آن حالت و آن معنویّت و آن تأثیری که به واسطه شنیدن دعا برای انسان پیدا می شود، در نگاه کردن به دعا کم می شود. بنابراین در جلسات هر شخص که دعا می خواند بقیه فقط توجه کنند و گوش بدهند، سرشان را پایین بیندازند تا این که این تأثیر بیشتر باشد.

مرحوم آقا رضوان الله علیه نسبت به مناجات شعبانیه خیلی تأکید داشتند و خودشان هم هر شب یا هر روز این مناجات شعبانیه را می خواندند و تأکید می کردند به دوستان که از این مناجات غفلت نورزند. واقعا مضامین عجیبی دارد. در این مناجات تمام خصوصیات وجودی انسان لحاظ شده است. تمام آن آثار وجودی و تصرفات انسان و کارهای انسان و افکار انسان و تخیلات انسان و توهّمات انسان و آنچه را که انسان با آن سر و کار دارد و در ارتباطش با پروردگار و با کارهای خودش و با اعمال خودش، هرچه که هست تمام این ها را امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان یک آینه تمام نمای بشریت در معرض ظهور درآورده اند.

یک وقت تصور نشود که حضرت این مطالبی را که می گویند - چنانچه که خیلی ها این اشتباه را می کنند- خودشان از این مطالب مبرا هستند و جدا هستند و خودشان به این مطالب توجه ندارند و بلکه صرفا برای آموزش این دعا به افراد است که امیرالمؤمنین علیه السلام این دعا را می خوانند و کأنّ خودشان بر کنار هستند از آنچه را که خودشان دارند با خدا مناجات می کنند. این ها همه غلط است، امام علیه السلام در مقام عبودیت، یکی از افراد است و تفاوت نمی کند، هیچ تفاوتی ندارد. امام علیه السلام در مقام مناجات با پروردگار، خودش را امام نمی بیند! این امام مال ماست. وقتی او دارد با خدا حرف می زند که دیگر در آن جا نمی گوید خدایا من امامم! معنا ندارد! خدایا من پیغمبرم! من پیغمبرم دارم با تو حرف می زنم! حواست را جمع کن! ملائکه ات را به صف کن! خوب! قشنگ! مؤدب بایستند، حرف های ما را بشنوند! یا فرض کن امیرالمؤمنین، سیدالشهداء در روز عرفه، امام سجاد، همه، این ها وقتی با خدا دارند مناجات می کنند... بالاخره مناجات می کنند یا نمی کنند؟ این که نمی شود بگوییم که مناجات نمی کنند، نمی شود که بگوییم حرف نمی زنند، نمی شود که بگوییم خدا را مورد خطاب قرار نمی دهند.

حالا که خدا را مورد خطاب قرار می دهند چه می گویند؟ چطوری با خدا صحبت می کنند؟ آیا خودشان را امام می بینند و بعد با خدا مناجات می کنند؟ خدایا حواست باشد که دارد با تو حرف می زند؟! خلاصه طرفت را باید بشناسی! طرفت خلاصه امام صادق است! با این علوم، با این تشکیلات، با این مسائل، با این... خدا می گوید این ها را از کجا آورده ای؟ به رخ من داری می کشی؟ که این ها را به تو داده؟ امام صادق برای ما امام است، اما در مقابل خدا هم امام است؟ پیغمبر با آن عظمت برای ما پیغمبر است، و باید از او اطاعت کنیم و واجب است که پای خود را جای پای او بگذاریم، اما برای خدا هم پیغمبر است؟! برای خدا چیست؟ پیغمبر از ما نسبت به خدا در عبودیت پایین تر است! ما چقدر خودمان را نسبت به خدا عبد می دانیم؟ چقدر ما خودمان را نسبت به خدا ذلیل می دانیم؟ چقدر ما در برابر خدا احساس کوچکی می کنیم؟ رسول خدا از احساسی که ما داریم در ارتباط با پروردگار... این که عرض می کنم شوخی نمی کنم ها! اگر نباشد، رسول خدا نیست، اگر نباشد علی مرتضی نیست، اگر نباشد سیدالشهداء نیست، اگر نباشد، نیست!

آن مقداری که ما خود را خوار می بینیم، پست می بینیم، نسبت به مقام کبریائی حق، خود را ذلیل می بینیم، پایین می بینیم، ناچیز می بینیم، هیچ می بینیم، پوچ می بینیم، بدون هیچ اثر می بینیم، شما این را ضرب در

بی نهایت بکنید و به حساب پیغمبر بگذارید. این را ضرب در بی نهایت بکنید به حساب امام سجاد بگذارید، ضرب در بی نهایت کنید، چون مقام معرفت آن‌ها در آن حدی قرار گرفته است که همه وجود را درست در اختیار خدا قرار داده‌اند و هیچ چیزی با خود باقی نگذاشته‌اند.

ما نه، ما همه برای خودمان باقی داریم، اگر باقی نمی گذاشتیم که این بساط را راه نمی انداختیم! این اوضاع را راه نمی انداختیم! این دنیا را به هم نمی ریختیم، این بساط را درست نمی کردیم. پس معلوم است برای خودمان باقی می گذاریم، حساب و کتاب برای خودمان داریم.

آن‌ها نه! آن‌ها در یک همچین وضعی نبودند. امیرالمؤمنین علیه السلام که این فقرات را عرضه می دارد، چه احساسی دارد؟ چه احساسی دارد؟ ما باید بیاییم یک خرده خودمان را نزدیک کنیم. حال امیرالمؤمنین را، حال آن حضرت را، آن فهم و شعور و ادراک آن حضرت را، آن موقعیت آن حضرت را در قبال پروردگار، تا آن مقداری که فهم ما اقتضا می کند... خب این را که فقط بزرگان می فهمند، ما که نمی فهمیم، اما ما هم به اندازه خودمان یک حرکتی بکنیم. تصور نکنیم که خب مناجات شعبانیه خیلی خوب است گفته‌اند بخوان ما هم می خوانیم. این فایده‌ای ندارد، یعنی فایده دارد ولی کم است. فایده دارد ولی فایده‌اش کم است. بیاییم خودمان را در جایگاه امیرالمؤمنین قرار بدهیم، آن فهم و ادراکی که الان او دارد و با آن فهم و شعور و ادراک و معرفت و اطلاع بر مقام عز و کبریائیت حق، با همه این‌ها و از آن طرف ناچیزی و ذلت و بی چیزی و خالی بودن دست...

وقتی که امیرالمؤمنین بالای قبر سلمان با انگشت روی خاک می نویسد :

وفدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات و القلب السلیم
و حمل الزاد أقبح کل شیء اذا کان الوفود علی الکریم

من وفود کردم، وارد شدم، داخل شدم، وارد شدم بر کریم و بزرگواری در حالتی که هیچ چیزی از زاد و توشه در دست ندارم. دست خالی، خالی خالی، خالی خالی.

من فکر می کردم این عبارت امیرالمؤمنین چیست آخر؟ آدم نمی فهمد. می دانید چرا نمی فهمد؟ چون ما آنقدر از حقایق دور هستیم که نمی دانیم آیا امیرالمؤمنین در این جا واقعا می خواسته شوخی کند؟ خب در رابطه با سلمان روایات داریم که منّا اهل البیت، او به ده درجه ایمان رسیده، چه و چه... خب سلمان کم نبوده است، ملحق شده بود، تمام شده بود، کم نبود سلمان مسئله اش. من وارد شدم بر یک کریم، بدون زاد و بدون توشه و بدون ذخیره! و بدون بار و بنه، وارد بر کسی شدم در حالی که هیچ چیزی دستم نیست من الحسنات و القلب السلیم، نه حسناتی دارم، نه قلب سلیمی. و حمل الزاد أقبح کل شیء. بعد حضرت خودشان جواب می دهند، می گویند که نه، اتفاقا کار بدی هم نکرده‌ام، خیلی هم کار خوبی کرده‌ام! آخر کسی که منزل بزرگی می رود برمی دارد غذایش را با خودش می برد؟ آیا به آن بزرگ بر نمی خورد؟ نمی گوید آخر مرتیکه اگر تو اینجا دعوت داری چرا ناهارت را برداشته‌ای آورده‌ای؟ تو که دعوت داری چرا زنبیل را برداشته‌ای آورده‌ای این جا؟ خب

برمی خورد دیگر! حضرت می فرماید اتفاقا خیلی هم کار خوبی این سلمان کرده که چیزی دستش نیست. اگر چیزی دستش بود، به خدا می گفت خدایا آدمم پیشت نگاه کن! این هم عبادات من، کارهای خیر من، انفاق های من، خیرات و مبرات من...

خدا رحمت کند! یک شخص صالحی، یک عبد صالحی بود... حالا اسم نمی برم. بنده هم خب با ایشان ارتباطی داشتم. یک شب من منزلش بودم. گفتند فلانی من در عمرم فقط یک کار کرده ام، یک کار کرده ام که آن را موقع رفتن به خدا عرضه بدارم و آن این بود که شش ماه شب ها را تا به صبح بیدار بودم، شش ماه تمام! و صبح را هم تا شب روزه بودم. گفتم خدایا من از تمام عمرم، این یک کار را کرده ام که خلاصه بیاورم و عرضه کنم. همان جا [با خودم] گفتم الهی شکر که من این یک کار را هم نکرده ام! در دلم گفتم الهی من این یک کار را هم نکرده ام! پارسال بود، بله همین ایام و یا قبل از این ها... این الان یادم آمد.

بله، این قضیه فوت والده که پیش آمده بود، خب بنده در همان بیمارستان بودم، منتظر بودیم که ایشان را ببرند برای عمل و دیگر مشخص هم بود که خلاصه قضیه به کجا می رسد، دیگر تقریباً می شود گفت مسئله واضح بود. ما نشسته بودیم کنار، من داشتم به این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام فکر می کردم، آخر این چطور می شود؟ وفدت علی الکریم... خیلی عجیب بود، نمی دانم چرا این یک دفعه به نظرم آمد؟!

که حضرت این را در روی قبر سلمان با انگشت شان می نویسند، یعنی از زبان سلمان می فرمایند که خلاصه سلمان یک همچنین حالی دارد، یک همچنین کیفیتی دارد، یک همچنین موقعیتی دارد که هیچی دستش نیست، دارد می رود سمت خدا... این سلمانی که الان ما هزار و یک کرامت و معجزه برایش می شماریم ها! ولی وقتی پای واقعیت می آید جلو، پای حقیقت می آید جلو، پای وفود به مقام عز ربوبی می آید جلو، نه پای کارهایی که در دنیا انجام می شود، خیلی فرق می کند. یک وقتی سلمان می آید با آدم می گیرد می نشیند صحبت می کند، یک وقتی سلمان می خواهد کنار خدا قرار بگیرد، این دو مقام است، این دو موقعیت است.

بله می خواهد در میان ما باشد، دیگر هر کاری که تصور می شود انجام می دهد. هر چه شما تصور کنید. بگوئید ماه را نصف کن، می کند. مثل آب خوردن برایتان یک اشاره می کند، ماه دو نصف می شود. بگوئید خورشید را نگه دارد، نگه می دارد. تمام این ها واقعیت دارد ها! اغراق نمی کنم. اصلاً برای این ها موجب وهن است! وهن است! این مسائل... مرده زنده کن، می کند! مس را طلا کن، می کند. هر چه شما بگوئید! ولی همین سلمان که می خواهد برود در کنار خدا قرار بگیرد، می بینید هیچی نیست! هیچی نیست!

من در همان اورژانس کناری نشسته بودم روی صندلی، چند تا از دوستان و رفقا هم بودند، منتظر بودیم تا بیايند و به قضیه رسیدگی کنند. این شعر یک مرتبه به نظرم آمد، و راجع به آن همین طور فکرم مشغول بود، که این چطور می شود انسان به یک همچنین مسئله ای برسد؟ یک مرتبه دیدم که آمدند. آن افرادی که باید بیايند آمدند، والده - خدا رحمتش کند - ایشان هم این اواخر حالش خیلی تغییر پیدا کرده بود، و به من

می گفت مسائلش را و من می دیدم که مثل این که یک خبرهایی هست! آمدند و ایشان را بردند. همین که ایشان را آمدند در آسانسور ببرند، یک مرتبه دیدم من به جای ایشان خوابیده‌ام! من رفته‌ام و به جای ایشان قرار گرفته‌ام و دارند من را می برند بالا. یعنی به جای این که ایشان را ببرند، دیدم که من را دارند می برند.

یک دفعه گفتم که عجب! پس قرار است که ما خلاصه برویم زیر چاقو و عمل و... خیلی خب! قرار است برویم برویم! برویم ببینیم چه می شود. این هم بد نیست! تا حالا نرفته‌ایم ببینیم. برویم این دوره را هم بگذرانیم. بعد دیدیم نه، این جور نیست! بعدش دیگر یک چیز دیگری است! دیگر برگشتی نیست! دیگر برگشتی نیست! تا دیدم برگشتی نیست، گفتم: چه شد؟! نگاه کردم، دیدم تمام رفیق‌ها و دوست‌ها و صدیق‌ها همه رفتند کنار! همه در یک طرف ایستادند! نگاه به آن‌ها کردم، دیدم که عجب! این‌ها همه یک طرف کنار قرار گرفته‌اند و من انگار هیچ رفیقی در این دنیا نداشته‌ام! نگاه به قوم و خویش‌ها کردم، به فامیل کردم، نگاه کردم دیدم همه آن‌ها هم صفشان را تشکیل دادند. البته خب خیلی‌هایشان خیلی وقت است این را جلو انداخته‌اند و کار ما را راحت کردند! خب این صف را خلاصه درست کردند و برای خودشان... عجب!

نگاه به آشنایان کردم، این همه ما در این مدت آشنا داشتیم، این همه ما در این مدت... دیدیم همه این‌ها هم یک کنار ایستاده‌اند. نگاه به کارهایم کردم، خب کارها و مسائل و این‌ها، دیدم همه این‌ها اصلاً با من نیست! هرکدام رفت در جای خودش! و هرکدام رفت در عالم خودش! و هرکدام رفت در آن موقعیت خودش! هیچی با خودم نیست! خودم با خودم هستم!

یک دفعه مرا وحشت گرفت، عجب! پس الآن با چه حالی و با چه موقعیتی من دارم می روم به ملاقات خدا؟ این خدایی که در همه این مدت ما او را در کنار خودمان می دیدیم، ما با او راز و نیاز می کردیم، دوستش داشتیم، با او حرف می زدیم، با او درد دل می کردیم،... پس کو؟ چه دارم ببرم؟ چه چیزی را دارم که عرضه کنم؟ دیدم هیچ! صفر! صفر! راحت! یک نیم هم پای پرونده‌مان ننوشته‌اند!

همین! در همین وضعیت یک مرتبه دیدم عجب! یک چیزی در من هست! آن هم خیلی قوی است! آن امید به رحمت خداست! همان خدائیت خدا! همان رحمت خدا! دیدم این را دارم... و دیدم که فقط همین همراهم هست. نماز، دیدم همراهم نیست، روزه‌هایی که گرفتم همراهم نیست، مسائل و اشتغالات و این مطالب و فلان و این‌ها... فقط و فقط تنها چیزی که دیدم همراهم هست و آن از من جدا نشد، و آن را نتوانست کسی کنار قرار بدهد، دیدم همین امید به رحمت خدا و خدائیت خداست! دیدم به به! این یک چیزی است که به خود خدا می توانم نشان بدهم بگویم خواست باشد این را داریم! این را نمی توانی دیگر کاری بکنی! هر کاری بکنی این یکی.... یک مرتبه حالت شعف عجیبی [پیدا کردم] گفتم پس چرا زودتر این قضیه انجام نمی شود؟ حالا که اینطور است چرا زودتر انجام نمی شود؟ خب ولی یک مرتبه صحنه برگشت و صحنه‌های بعدی این نمایش، قسمت‌های بعدی... آن‌جا فهمیدم عجیب! این که حضرت می نویسد در این جا وفدت علی الکریم، درست است! واقع همین است! مگر سلمان می تواند نماز شب‌هایش را بردارد ببرد به خدا

عرضه کند؟ مگر سلمان می تواند آن علم و آن قدرت و آن مقام و موقعیتش را: خدایا بین من چه موقعیتی دارم! چه مقامی دارم! اصلا مگر به مُخیله سلمان خطور می کند؟ مگر خطور می کند؟ مگر اصلا به مُخیله سلمان به یک طرفه العینی می آید که من سال های سال در طلب او بودم؟

خب چون سلمان هم عمرش خیلی زیاد بود، خیلی زیاد نقل می کنند، مختلف هم نقل می کنند. سال های سال من دنبال بودم، از این صومعه به این صومعه از این راهب به آن راهب تا رسیدم و فلان و بعد هم این مسائل. اصلا مگر خطور می کند؟ اصلا مگر خطور می کند من آن کسی هستم که صاحب اسرار شریعت هستم، صاحب اسرار طریقت هستم، صاحب سر هستم، منّا اهل البیت هستم... این ها را ببرم به خدا نشان بدهم، این ها را ببرم عرضه بدارم؟ اصلا و ابدا! این ها مربوط به ماست. پس امیرالمؤمنین علیه السلام درست نوشت! صحیح نوشت. چرا؟ چون دارد سلمان به خدا وفود می کند! چون دارد به خدا وفود می کند باید آن چیزی را هم که عرضه می دارد، آن مکتوبی را که در این جا باید آن مکتوب را به آن توجه کند، آن همان چیزی باشد که مناسب با این مقام و مناسب با این داشته باشد. خب این ها واقعیت است دیگر.

الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک. خدایا کمال انقطاع را نصیب من کن. یعنی من از همه چیز ببرم، فکرم، عقلم، نفسم، تعلقاتم، همه این ها قطع بشود و فقط یک تعلق بماند و آن تعلق رسیدن به توست. انقطع الیه، یعنی به آن رسید، از همه جا بُرید و به این نقطه وصل شد. این را می گویند انقطاع. انقطع الیه. الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک. خدایا این اتصال به تو و انقطاع از خلق، این را نصیب من کن. به من بچشان.

خیلی عجیب است ها! انسان وقتی یک همچنین حالاتی به او دست می دهد، - البته حالا یک ذره ای! کجا آن چه را که بزرگان ادراک می کرده اند ما می فهمیم - تازه می فهمد عجب! تازه کلمات بزرگان را یک مقداری بفهمی نفهمی، همچنین یک خرده می تواند تجزیه و تحلیل کند. تازه دعای ابی حمزه حضرت سجاد را می تواند یک مقداری رویش فکر کند. تازه مناجات شعبانیه را یک مقداری می تواند رویش تأمل کند. تازه دعای عرفه حضرت سیدالشهداء را می تواند بخواند. ببیند حضرت که این دعا را می خواند و گریه می کرد مثل ابر بهار، برای چه بوده؟ آیا این گریه ها همه مصنوعی بوده؟! بله؟! یا می خواستند به ما یاد بدهند؟! برای چه بوده؟ که همین طور حضرت می خواند و متحول می شود و منقلب می شود.

الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک. خدایا کمال انقطاع را به من ببخش، که این خودش هم بخشش از ناحیه توست و من به واسطه فیض این بخشش است که می توانم به تو منقطع بشوم. و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک. چشم دل ما را به واسطه آن روشنایی دیدار تو باز کن! وقتی که این نظر به تو می کند، این چشم دل ما باز بشود، وقتی که دارد نگاه می کند، و تو را فقط می بیند و تو را مؤثر می بیند، و تو را همه چیز می بیند و تو را همه مسبب الأسباب می بیند و همه عالم را از وجود تو می بیند و تو را در همه امور ساری و جاری می بیند.

اگر ما کمی به این مسائل معرفت داشتیم چه می شد قضایا؟ چه می شد قضایا؟ آن وقت این حرفها را می زدیم؟ این کارها را می کردیم؟ آیا ما یکی از این حرفها را دیده ایم که بزرگان بزنند؟! همین حرفهایی که همه جا هست و همه جا مثل نقل و نبات می زنند؟!

و أنر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك. حتى تحرق ابصار القلوب حجب النور فتصل إلى معدن العظمة و تصير ارواحنا معلقة بعز قدسك. تا این که نه تنها از حجابهای کثرت و مردم ظلمانی و عالم دنی و دنیا و شهوات و هواها و هوسها، اینها که هیچ! اصلاً راجع به اینها صحبت نمی کنیم، از عوالم نورانی بگذریم، از عوالم معنا رد بشویم. تحرق ابصار القلوب حجب النور! حجابهای نور، عوالم و کثراتی که مربوط به عوالم ربوبی است، مربوط به حقائق عالم ربوبی است، در آنجا متوقف نشویم، نعمات تو را که در آن عوالم می بینیم نایستیم، از ماسوای تو که آنها ظهور آثار جمال و جلال تو هستند، از آن هم بگذریم.

مرحوم حداد رضوان الله علیه یک وقت می فرمودند: - مرحوم آقا می فرمودند از قول ایشان- آسید محمد حسین! گاهی از اوقات اتفاق می افتد برای من که مرا از عوالمی عبور می دهند که تا بخواهم ببینم در آن عوالم چه گذشته است، می بینم عوالم دیگری را رد کرده ام! تا می خواهم ببینم که در آن عالم چه خبر بوده؟ چه مسائلی بوده...؟ می دانید چه مسائلی؟ همین قدر بگویم نسبت یکی از آن عوالم به این عالم ماده با تمام [بزرگی] که دارد، نسبت قطره به دریاست. دیگر چه بگویم؟ نسبت یکی از آنها به آنچه که ما در این عالم حس می کنیم نسبت یک قطره است به دریا. آن عالم هم همین طور به نسبت عالم بالاتر خود.

- تا بخواهم ببینم در آنها چه بوده، می بینم که مرا از یک عوالم دیگری عبور دادند و عالم قبلی اصلاً رفت! و من رد شدم!

اینها حجابهای نورانی است. حجاب است، باید رد بشود، و نباید بماند. همه اینها در نفس قرار دارد، و بعداً یکی یکی می آید سراغش، فعلاً باید رد بشود. از آثار جمال پروردگار باید رد بشود، از نعمت های عوالم دیگر که عوالم مثال و ملکوت و اینها است، همه باید رد بشود، از خصوصیات جمالیه باید رد بشود.

یکی از دوستان می گفت من داشتم راجع به آثار جمال با خودم فکر می کردم که این جمال پروردگار چه مرتبه ای می تواند داشته باشد وقتی که تجلی می کند؟ یک مرتبه دیدم که یک ظهور از آن ظهورهای جمال آمد و بر دلم خورد و از آن حقیقت جمالی که مشاهده کردم حالتی در نفس و در قلبم پیش آمد که اگر آن حالت را به تمام اهل کره زمین تقسیم می کردند همه آنها مست و حیران می شدند! می گفت یک مرتبه دیدم تمام کره زمین! تمام افراد، مسلمانها، غیر مسلمانها...، این حالت مرا بخواهند بین آنها تقسیم کنند، همه آنها مست می شوند و از خود بی خود می شوند. اینها همه چیست؟ حجب النور است. از اینها باید رد شد. ببینید آن بالا چه خبر است! که حضرت می گوید ما را از اینها رد کن! آنجا چیست قضیه؟!

یک روز خدمتتان عرض کردم، در دعای ابو حمزه بود، چه بود؟ یک کسی از همین آشنایان که هنوز هم در قید حیات است، ایشان برای خود من تعریف می کردند در همان زمان سابق، زمان شاه. گفتند که صبح من

رفته بودم در بیمارستان برای دیدن رفیقم که در بیمارستان بود، همینطور فکر می‌کردم که انسان خلاصه باید از این چیزها بگذرد، سالک باید از این آثار جمال بگذرد و نگاه نکند، توجه نکند، فکر نکند... در همین حین می‌گفت یک‌دفعه یک پرستار آمد، نمی‌دانم چه کند، سرم بزند، سرمش را عوض کند... خب آن موقع هم حجاب درست و حسابی که نبود. می‌گفت ما چشمان افتاد به این و دیگر محو جمال این و خلاصه هرچه بود نمی‌دانم حالا... این می‌گفت دیگر فکر و ذکر ما در این مسئله بود و بعد شب سه‌شنبه‌ای بود که به مسجد رفتیم و مرحوم آقا هم مشغول صحبت بودند. بله، در حینی که نشسته بودم و داشتم به آقا نگاه می‌کردم ولی فکرم در بیمارستان بود، یک‌دفعه آقا که داشتند صحبت می‌کردند فرمودند: بله! آقایان می‌گویند ما باید از جمال بگذریم، بابا دست یک زن تو را گیج می‌کند! آخر چی را بگذریم بگذریم بگذریم؟! تو نگاه کردن به یک دست زن... توجه می‌کنید؟ آن وقت می‌گویند بگذریم! این کار هرکسی نیست!

این‌ها چیست؟ این‌ها می‌شود حجب النور. چون آن‌ها حجب النور است دیگر. آن نور مربوط به عوالم ربوبی است. آن وقت می‌گویند تو که از یک نگاه کردن آنقدر فکرت مشغول می‌شود چطور می‌توانی از حورالعین بگذری؟ حورالعین را چه می‌کنی؟

یک وقت مرحوم آقا رضوان الله علیه می‌فرمودند اگر شخصی بدون آمادگی و بدون استعداد خداوند آن جمالش را در قالب حورالعین و امثال ذلک به او بنمایاند، دیگر در دنیا نمی‌تواند زندگی کند و توان گذران دنیا را ندارد. این‌ها را فعلا خدا نشان نمی‌دهد، این‌ها را می‌گذارد برای آن موقع. می‌گوید این‌ها باشد بعدا، فعلا این‌جا را بگذران، این اوضاع دنیا را فعلا بگذران، حالا باشد برای آن‌جا، طلبت باشد. اما خب آن‌هایی که این مطالب را گذرانند، شما همین‌طوری نگاه نکنید حالا یک شخصی دارای یک مقاماتی، یک موقعیتی و خصوصیتی است، همین‌طوری که نمی‌شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه می‌دارد: حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور. این چشم دل ما، این بصیرت ما، این تحمل ما، این سعه وجودی ما را که تو دادی، بیاید و حجاب‌های نور را پاره کند و کنار بزند و ما را به همان نقطه مقصود و همان غایت منظور، به آن‌جا برساند. ما این‌جا نایستیم، در این‌جا تأمل نکنیم، در این مسائل و علم غیب و مکاشفات و شهودها و مسائل و این‌ها نایستیم. این‌ها را رد کنیم. حتی تخرق ابصار القلوب، این چشم‌های قلب، یعنی همان حالت استعداد و آمادگی که قلب با آن حالت می‌تواند مشاهده کند، آن را می‌گویند چشم قلب، حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور، این حجاب‌های نور را کنار بزند، متصل الی معدن العظمه، برسند به همان معدن عظمت که مقام ذات پروردگار است. جایگاه عظمت، همان حقیقت وجود صرف، همان معنای بسیط الحقیقه، همان معنای ذات لایتناهی که آن معدن است و منشأ است برای همه اسماء کلیه و برای همه صفات کلیه. به آن‌جا امیرالمؤمنین می‌فرماید ما برسیم. حواسمان جمع باشد به این عوالم پایین دل خوش نکنیم!

و تصویر ارواحنا معلقة بعز قدسك. و ارواح ما در عز قدس تو همینطور به حال طیران و به حال پرواز

دریاید.

الهی و الحقنی بنور عزّك الأبهج. خدایا مرا به آن نور عزّ ابهج که دارای بهاء بیشتر و تشعشع بیشتر است که بالاترین مرتبه هست، مرا به آن مرتبه ملحق کن. نور مقام عزت یعنی چه؟ یعنی مقام فناء ذات! این را امیرالمؤمنین علیه السلام صریح دارد می گوید. آن نوری که وقتی که بتابد در مقام عزّت پروردگار، دیگر غیری را باقی نمی گذارد، امیرالمؤمنین عرضه می دارد خدایا مرا ببر آن جا! که آن نور عزّت بزند و تمام شرّاش و وجود ما را قطع کند و تمام آثار وجود ما را از بین ببرد و تمام انانیّت ها و آثار نفس ما را مضمحل کند و هیچ چیزی از وجود ما حتی همان وجود ثابت ما، آن را هم از بین ببرد. چون در مقام تجلی آن نور عزت دیگر حتی عین ثابت هم باقی نمی ماند. یعنی همان نقطه شروع. حتی همان نقطه شروع هر شخص که همراه با آن خصوصیت و هویت خارجی او نمودار می شود، آن هم حتی باقی نمی ماند!

و این یکی از ادله منقوله ای است که دلالت بر فناء ذاتی می کند. چون مقام نور عزّت هیچ چیزی را جز ذات پروردگار نمی تواند تحمل کند. غیرتش غیر نگذاشت. وقتی غیرت خدا تجلی می کند، دیگر غیری باقی نمی ماند، پس معلوم می شود در این جا این طور نبوده که فقط او باشد، غیر او هم بوده.

الهی و الحقنی ... خیلی عبارت عجیبی است. این عبارت دلالت می کند بر این که حضرت فقط و فقط از خدای متعال طلب فناء ذاتی را می کند، که حتی ذات مرا هم باقی نگذار. صفات را که از بین می بری، اسماء را که از بین می بری، خصوصیات آن هویت که مرا تشکیل می دهد، آن منیت مرا، آن مرا، آن را هم که از بین می بری، خود مرا هم از بین ببر.

و الحقنی بنور عزّك الأبهج فأكون لك عارفا! حالا چه می شود؟ که عارف به آن حقیقت ذات خودش قرار بدهد. پس من اگر در این نور عزّ ابهج تو وارد نشوم عارف نیستم. به بخشی از آثار تو عارفم. به بخشی از مظاهر تو عارفم. به بخشی از خصوصیات ذات تو عارفم.

و عن سواك منحرفا، و از سواي تو من برکنار باشم. از هر چیزی که سواي توست، من برکنار باشم. و منك خائفاً مراقباً، و همه اش در حال خشیت از تو و مراقب با حضور تو، حضور در مقام عزّ تو باشم. این را می گویند مراقبت در آن مرتبه. مراقبت در آن نقطه.

يا ذا الجلال والإكرام. این دعای قنوتی بود که از مناجات شعبانیه است و بزرگان این دعا را می خوانند، خیلی خوب است رفقا حفظ کنند و خیلی از دعاهاي قنوتشان را با این انجام بدهند.

ماه شعبان، یکی از خصوصياتی که داشته، روز نیمه شعبان است که روز ولادت حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف است و معلوم است که این روز و آن شب چه شبی است و چه خصوصياتی دارد. آن شبی است که مقام ولایت، ولایت حقّه و حیّ در عالم وجود ظهور ناسوتی پیدا کرده و به واسطه این، آن تجلی اعظم پروردگار تحقق خارجی پیدا کرده.

لذا بسیار شب مهمی است، و مرحوم آقا رضوان الله علیه همیشه تأکید داشتند که رفقا یک همچنین شبی را احیاء داشته باشند. و خودشان هم همیشه شب‌های نیمه شعبان را احیاء داشتند و دعای کمیل هم می‌خواندند و رفقا هم خوب است که این جهت را داشته باشند. حالا یا دسته‌جمعی یا غیر دسته‌جمعی یا در منزل، این دیگر بسته به حال و خصوصیت خود افراد هست، به هر کیفیتی که هر کسی می‌تواند. و خوب است که انسان در ماه شعبان و به خصوص آن روزهای آخر را روزه بگیرد و متصل به ماه رمضان کند.

راجع به ماه رمضان دیگر هرچه انسان بگوید گمان نمی‌کنم که بتواند حق ماه مبارک را ادا کرده باشد. رفقا هم می‌دانند راجع به خصوصیت ماه مبارک قبلاً مطالبی خدمت رفقا عرض شده، کیفیت سحری، کیفیت افطار، بیدار بودن شب‌های ماه مبارک رمضان، حتی‌الامکان، خصوصاً آن دهه سوم را بهتر است که تا صبح بیدار باشند، و به جایش بعد از ظهر بخوابند، یا قبل از ظهر، چون خیلی نسبت به این مسئله تأکید شده است. بنده به یاد دارم، راجع به احیای به خصوص دهه آخر ماه رمضان چقدر بزرگان تأکید داشتند و خلاصه می‌خواستند این‌طور وانمود کنند که این ماه رمضان در آن دهه سوم ظهور پیدا می‌کند. یعنی این بیست روز مقدمه برای آن دهه سوم است که خلاصه آن دشت آدم را در دهه سوم می‌دهند، آن هدیه و خصوصیات در دهه سوم هست. لذا خیلی باید توجه بیشتر کرد، و هرچه انسان بتواند حال خودش را در یک وضعیتی قرار بدهد همانطوری که عرض کردم از نقطه نظر غذا و مأكولات و این‌ها، که بتواند بهتر ادراک این روزهای متبرکه را بکند، این نصیب بیشتری برده.

و انشاءالله امیدواریم که خداوند همان روزه و همان حالی که برای پاکان درگاه خودش نصیب می‌کرد، آن روزه‌های خاص، و خاص‌الخاص، روزه‌ای که نه تنها امساک از خورد و خوراک، و نه تنها جلوگیری از خواطر نامناسب و ناصالح، بلکه حتی از انصراف به غیر ذات حق و پروردگار هم [در آن جا امساک می‌شود] همان‌طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه فرمودند، حتی نسبت به او هم خداوند توفیق بدهد که از آن توجه به ذات پروردگار در همه امور، امور عادی، امور خیالی، امور مثالی، امور قلبی، امور فکری، در همه این‌ها، آن توجه به ذات پروردگار و انقطاع به سوی او را از دست ندهیم. این می‌شود روزه. آن روزه‌ای که مربوط به خاص‌الخاص است، این روزه است.

نگوییم حالا این مربوط به ما نیست و آن برای اولیاء و بزرگان است نه! ما یک مقدار جرأت هم داشته باشیم! بعید ندانیم! چه اشکال دارد؟ حالا خدا در همه بیست و چهار ساعت نصیبت نکند، دو ثانیه‌اش را هم بکند، باز هم خوب است، سه ثانیه هم از آن حال و هوا قسمت بکند، باز ارزش طلب را دارد که انسان از خدا طلب کند که او را در آن حال و هوا قرار بدهد. توجه کردید؟ انشاءالله از آن روزه‌ها خدا قسمت کند. از آن روزه‌هایی که چه گیر بنده‌های خدا می‌آمد، چه گیر این اولیاء خدا بعدش می‌آمد که بلند می‌شدند و به عنوان شکرگزاری از آن نعمت و موهبت‌ها به زیارت ائمه و به زیارت اولاد ائمه می‌رفتند؟ شکر گذاری!

خب این‌ها خیلی عجیب است، شوخی نیست. این‌ها یک کار را از روی عادت انجام نمی‌دادند.

احساس می کردند! گیرشان می آمد! گیرشان می آمد! می رسیدند، و بهره می بردند و بعد خلاصه در این وضعیت دیگران را هم دعوت می کردند.

انشاءالله امیدواریم که خداوند تفضلی بکند و از آن چه که به بزرگان درگاهش و منقطعین به سوی خودش قسمت کرد همه ما را بهره مند بگرداند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد